

چهارچوب محکم بطور افقی بیکدیگر بسته و روی آنها با چوبهای ملزک می‌بندند و بوسیله نردبان بالا و پائین می‌روند. قسمت چوب بست و یا سطح کتام از هر طرف باز بوده و هوای آزاد از وسط آن عبور میکند و مانند پای است که یانزده پا از زمین فاصله داشته باشد. هرگاه باد، بقدر کفایت برای راندن پشه‌ها نبود، زیر آنها دود کرده و باین وسیله، از شر پشه راحت میشوند. يك حصیر یا يك پارچه ضخیم بطرف آفتاب آویخته شده و سایه می‌اندازد و يك پارچه دیگر زنها را از نظر عابرین حفظ میکند و روپشم رفته شبیه به قفس بسیار بزرگی است که روی درخت آویخته باشند.

۳- تلمبار یا جای گرم ابریشم مانند کتام ساخته شده و معمولاً ۱۸ یا طول و ۱۳ پا و نیم عرض دارد و از زیر بام بفاصله چهار یا پنج پا چوبهائی کم و بیش بطور افقی گذرانده و آنها پیرد (پل) گویند و دوسه یا پائین تر از پیرد را با شاخه های درخت فرش کرده و برای پرورش گرم ابریشم تخصیص داده اند و آنها کت نامند بین کت و پیرد را از اطراف باکاه برنج بطوریکه کاملاً مستور باشد می‌پوشانند و این درحقیقت وسیله ایست که اولاً گرم در جوف تلمبار محفوظ مانده و بعد در همانجا پیله خود را می‌طند. جلو هر تلمبار يك نردبان گذاشته و از آنجا روی پیرد رفته و گرم‌ها را برك میدهند.

۴- کندوج - جایی است که دهانی پرنج خود را هنوز وقتی که کوبیده نشده است در آنجا حفظ مینمایند. این بناء بلند تر از سایر بناها بوده

و فقط يك سر پوشالی است که روی چهار ستون بزرگ جا دارد.

۵- لانه یا لانه مرغ با کاه و علفهای خشک پوشیده می‌شود و از چهار تنه درخت که مخصوصاً بزرگتر را برای عدم دسترسی شغال باید انتخاب نمود تشکیل میگردد. مرغهای خانگی کیلان با اقسامی که نزد ما یافت می‌شوند یکی نیست. بوقلمون در اینجا دیده شده و قاز نیز کمتر دیده می‌شود مرغ و اردک زیاد است و اخته خروس برای فریبی و

و طعم لذیذ گوشت خرد معروفیتی دارد. دهقانها میگویند قرقا و لاهای نر را مکرر دیده اند که با مرغهای آنان جفت شده است و این موضوع سبب فشنگی جنس میگردد.

اسبهای این جا را یابو میگویند، یابو ها معمولا کوچک اندام ولی ماهز و قوی و باهوش هستند و بار خود را در این سرزمین پراز گل و باتلاق بخوبی میکشند. قسمت عمده زحمات و کارهای دهقانی بعهده همین ها میباشد زیرا که نر از ماه اکتبر تا آوریل در خانه مانده و چون فوق العاده به تناول برك توت اشتیاق دارد ناچار در فصل بهار او را بسمت کوه روانه مینمایند همینطور کوسفند و میش با علفهای کیلان سفلی قادر برزیست کردن نبوده و اسب نیز همین حال را دارد فقط علفی که در مزارع روئیده و مانند برنج دانه داشته و سرف نام دارد برای خوراك اسب خوب است. سرف در ماه مه و ژوئن یافت میشود و برای بقیه سال یابوی بیچاره باید با کاه و برنج نرسیده که شبیه به جو صحرائی است تغذیه نماید.

مالکین و صاحبان ثروت خانه های دو مرتبه دارند که کاملا هوا داشته و دارای وسعت است. این خانه ها با گل سفید مالا کشی نشده و بایک نوع گل کم رنگ محلی که در موقع درخشیدن آفتاب چشم را خیره و خسته نمیکند گل اندرود میشوند، لکن در غالب خانه ها مانند خانه های اروپا که در قرون وسطی ساخته میشد، آجر و آبا ساروج بدون آنکه روی آن چیزی بمالند، باقی میگذارند. بام ها با سفال پوشیده میشود و استعمال سفال در سواحل بحر خزر فوق العاده قدیمی است. استرابون میگوید: «ایبری در قسمت عمده خود دارای قراء و شهرهایی است که خوب ساخته شده و بام های سفال پوش دارد و خانه هارا با اصول معماری بنا کرده اند و دارای میدانها و بنیه عمومی است، پنجزره های بزرگ اجام های رنگارنگ و دهلیز و مهمتایی های اطراف خانه يك منظره باشکوهی به آنها میدهد».

رشت ، فومن ، لاهیجان و لنکرود از این نحو خانه ها که عموماً در قسمت کیلان سفلی ساخته شده است بسیار دارد آبادی کیلان علیا مانند آبادی ترکیه و یاسایر قراء قطعات ایران بوده و روی کوه ها خانه هارا بهمان ترتیب بنا کرده اند .

مسافرین و بعضی از سیاحان خانه هائی را در این حدود با بنام مسطح نقل کرده و میگفتند از آجر هائی ساخته میشد که با حرارت آفتاب آنها را خشک میکردند و همچنین گفته اند کوجه ها عموماً تنک و ستنک فرش نشده است .

رودخانه - اغلب رودخانه های کیلان از شکافهای جبال خنزیر ، سرچشمه خود را گرفته و در ضمن آبیاری ، بروز یک رطوبت دائمی را سبب میکردند . آبهای آنها عموماً از برف و سیل جبال مذکوره تهیه میشود . سفیدرود مانند سایر رودخانه ها از کوه های خنزیر سرچشمه نمیکیرد و دنباله غزل اوزن را تشکیل داده از آذربایجان وارد میشود و بعد از آنکه از تپه های خلخال که دارای خاک سرخ است عبور کرد و از سلسله جبال خنزیر گذشت ، بالاخره نزدیک پل منجیل با شاهرود که از الموت میآید ملحق میگردد .

و از آنجا به اسم سفیدرود موسوم و پنج فرسخ و نیم بازم از وسط کوه ها گذشته بالاخره از جاییکه به سفید کتله معروف است وارد دشت وزمین هموار کیلان میگردد . سفیدرود بمعنی رودخانه سفید و بطوریکه شرحش گذشت در امتداد غزل اوزن چیربان می یابد ، غزل یعنی سرخ و اوزن در زبان ترکی شرقی از اوزمک که بمعنی کشیدن و بیرون آوردن است آمده و رو به هم رفته رودخانه سرخ معنی میدهد . وجه تسمیه سرخ و سفید برای اندک تفاوتی است که در رنگ آب مشاهده میگردد .

رودخانه های معظم کیلان که ما مقیاس آنها را از نقشه های بحری روسیه اخذ کرده و اهمیت هر یک را ذیلاً نشان میدهم از چهارده تجاوز نمیکند .

اسم رودخانه	عمق سیلان در دریا	عمق دهنه ها در تابستان	حد مسافت اقامتگاه يك کشتی از رودخانه
کر کازرود	۱۲ ساجین	از ۳ تا ۵ پا	۳ و درست
آسالم	» ۱۶	» ۲ ۱/۲	» ۲
دینه چال	» ۱۳	» ۳	» ۳۰
شیوه رود	» ۱۴	» ۳	» ۶
بغاز انزلی	» ۱۶ و ۱۴	» از ۳ تا ۶	» از ۲ تا ۵
عمل کننده	» ۱۱	» ۲ ۱/۲ و ۱ ۱/۲	» ۲
وزیر بکنده	» ۱۲	خشک	» ۲
حسن کیاده	» ۱۲	» ۳ ۱/۲ تا ۵	» از لشته نشاء ۱۵
داکا	» ۹	» ۲ تا ۵	» ۱ ۱/۲
سفید رود	» ۱۸	» ۴ ۱/۲ تا ۵	» از بیل منجیل ۱۳۵
چمخاله	» ۷	» ۴ تا ۵	» ۱۸
له رود	» ۸	» ۲ تا ۴	» ۳
کیان رود	» ۷	» ۲ تا ۴	» ۱۲
پلو رود	» ۷	» ۳ تا ۴	» ۶

هر ورست ۱۰۶۷ متر

هر ساجین ۱۹۴۹ متر

بعلاوه این رودخانه های بزرگ، سیلگاه و رودخانه های کوچک بسیاری از کوه پائین آمده و در صفحه کیلان روانه می شوند. در مرداب انزلی ۴۶ رودخانه هم می رسد که عمده ترین آنها عبارت اند از نوخاله، پیربازار، منگوده و نه چه رود. اهالی، خلیج کوچک انزلی را مرداب میگویند که آب آن مخصوصاً هر مواقع طغیان رودخانه ها، شیرین و خوراکی است. سطح مرداب در زمستان های سخت یخ می بندد. مسافت ۴ فرسنگ از دهنه پیربازار تا بغاز انزلی عرض و ۱۲ فرسنگ از جفرود الی کپورچال طول مرداب را تشکیل میدهد.

تمام این مقدار طول به زبانه خاکی منتهی میشود که فاصله بین دریا و مرداب بوده و آن نیز بوسیله یک بغاز از وسط قطع و به دو نیمه مساوی تقسیم میگردد. عرض بغاز ۴۵۰ متر و سه برابر همین مقدار طول مسافت آن است. مدخل بغاز بواسطه ریکهای زیادی که روزانه جریان آب تهیه میکند اغلب متلاطم و خطرناک است. یک ترعه طبیعی دیگر رودخانه های عمل کننده، وزیر بکنده، حسن کیاده، دکا و سفید رود را بطور متوازی در خود جمع کرده و بدریا میبرد و در این قسمت فقط قایقهای کوچک قابل عبور و مرور هستند و همینطور آب سفیدرود از سفید کتله تا مصب آن، برای آنکه روی ریکهای متحرک جریان می یابد در هیچ جا لنگرگاه قابل اطمینانی بکشتی نمیدهد و در چند محل گذار دارد که می توان در مواقع عادی از آب گذر کرد لکن هنگام طغیان با قسمی کرجی (گمی) که دارای سطح مسطح است عبور و مرور مینمایند. جهة امتیاز سفیدرود از سایر رودخانه ها مرتفع بودن آن است که برای مشروب ساختن برنج زارهای گیلان با آنکه از آب باران استفاده مینمایند فوق العاده نافع است رودخانه های دیگر اغلب یستی واقع شده و بزحمت مزارع را آب میدهند.

سفیدرود، شعبات زیاد دارد و یکی از آنها خمام رود است که آنرا به مرداب انزلی متصل کرده و تمام برنج زارهای واقعه در طرف چپ خود و سمت راست رودخانه پسیخان را مشروب میکند. گیلان از راه آب به سایر قطعات مجاور خود مربوط میگردد و درشت قدر ارتباط راه های این نواحی نقطه مرکزی را تشکیل داده و بواسطه رودخانه پیربازار که از خمام رود منشعب و وارد شهر می شود به مرداب انزلی اتصال می یابد. ممکن است از همین راه و بوسیله همین رودخانه مال التجاره را تا پل منجیل حمل نمود و از آنجا راه کاروان خوبی است بقزوین و از قزوین نیز به تمام خطوط تجارتهای ایران راه است. اگرچه، چند دفعه بهمین طریق مال التجاره حمل کردند

لیکن نتیجه مطلوبه به دست نیامد زیرا در مواقع طغیان ریشه و تنه درختها روی آب شناوری کرده و در مواقع غیر طغیان نیز شاخه های درختان کنار رودخانه سطح آب را فرا گرفته و مانع از عبور و مرور کرجی میگردند. برای آنکه این موانع را مرتفع نمایند يك ادارات مرتب و يك حكومت لایق لازم است که در بار طهران نمی تواند صدق آن واقع گردد. در این صورت راه خشکی را ترجیح میدهند.

ماسباقاً از راهی که شاه عباس اول در اثر هوش تندواراده و پیش بینی مخصوص بخود احداث کرده بود، سخن رانندیم. او در زمین های باتلاقی، از وسط جنگلها و کوه ها، راهی ایجاد نمود که در حدود ۱۵۰ فرسنگ مسافت داشت و از بسطام کشیده شده به صحرای مغان منتهی و باین وسیله خراسان را به گرجستان متصل مینمورد. این راه که در عرض بکفرن بهیچوجه حفاظت نشده در کیلان فقط باسم معروف و اثری از آن دیده نمیشود.

مال التجاره آستازا (شهر سرحدی روس و ایران) از انزلی از کناره حمل شده و ۱۹ فرسنگ و نیم مسافت را باید بپیماید مال التجاره ماژندران را از خشکی حمل مینمایند و آن از درشت قنلا به کنار سفید رود نقل و از آنجا از بعضی رودخانه های بین راه گذر کرده و بالاخره از کناره، بسمت مقصد برده می شود. طول ۶۳ فرسنگ که فاصله بین ساری و رشت است در عرض ۱۳ روز طی میگردد. ریک زار ساحلی گاهی چهارپایان را سخته میکند ولی بهیچوجه مانند گلپای زمین کیلان سفلی، باعث زحمت آنان نیست. مکاربها در عرض راه از دریا دور نمی شوند مگر شبها که به قمر آه نزدیک رفته و منزل مینمایند.

مال التجاره تبریز قبلا با زلی رفته و تادهنه کمرکانرود از کناره حمل میشود. کاروان از کمرکانرود ساحل دریارا ترک و رشته جبال خزر را که صعب العبور است بزحمت طی کرده و بعد از آنکه از خلیج آقه اولر گذشت به اردبیل وارد شده و از آنجا به تبریز میرود. بغیر از این راه، راه دیگری نیز هست که از فومن

و ماسوله شروع و به هر دو و ترکمان چای و تبریز منتهی می گردد ولی از جهت سختی و گل و باتلاق بندرت محل عبور و مرور است زیرا فقط با بوهای محلی می توانند عرض راه از رشت به ماسوله را به پیمایند .

بهترین راه رشت به قزوین که محل سیر کاروان و قابل ذکر است راهی است که از رشت به دوشنبه بازار شاقاجی ، کاروانسرای لات ، نقل بر ، رودبار زیتون ، پل منجیل ، کاروانسرای خمرزان ، مزرعه و قزوین می رود و طول آن ۲۸ فرسخ است .

بعد از هر باد گرم که زمین های باتلاقی کیلان سفلی را در عرض ۲۴ ساعت خشک میکند ، خط مذکور را در مدت ۵ روز می توان پیمود و ای کاروان بدین استعانت این متحد توانا يك هفته وقت لازم دارد تا بپل منجیل برسد و آنطرف پل زمین باتلاقی ندارد و چندان صعب العبور نیست راه زمین های کیلان سفلی را پله کان میگویند که محل عبور قوافل است قاطر قافله پای خود را در جای پای قاطر جلوی میگذارد و برای آنکه دست و پای آنها مرتباً در يك نقطه معین فرود می آید سوراخهایی تولید میشود که آب و گل در آنجا پیر شده و سوار در هر قدم به افتادن و فرو رفتن در گل تهدید می شود ، همینکه راکب و یا مرکوب افتاد ، با زحمت زیاد به وسیله طناب و اهرم آنها را نجات میدهند . در جهنم دره (بین شاقاجی و کاروانسرای لات) حیوانات بیچاره تا شکم به گل فرو رفته و مورد دشنام های سخت چهارپادار واقع میگرددند . مسافری را اغلب در اثر تقلائی فراوان شب فرا میگیرد و در انتظار دیدن روشنائی روز با مقدار کمی آتش که در سوراخهای درختان نزدیک می افروزند ، آنهم در صورتی که بازان ممانعت نکرده و اجازه دهد خود را تسلی میدهند

از رشت از رانکوه و گردنه اشکور و الموت نیز می توان بقزوین رفت . این راه علی رغم راه جهنم دره خشک بوده ولی معبر خطرناکی را که سه ساعت باید طی نمود ،

در بر دارد. معبر مذکور کناره يك رشته کوهی است که دره مهیبی در زیر آن میباشد. هر جا که جاده قطع می شود، دهقانها چوب بست معلق (تله) به یکی از تخته سنگ های کوه مقابل متصل کرده و به این وسیله ارتباط راه را مجدداً بر قرار مینمایند. مسلمان های مقدس وقتی می خواهند از این خط عبور نمایند اول وصیت خود را بجا می آورند و بهمین مناسبت یکی از همان گرده ها به گرده کفن کول معروف شده است.

جنگلها و میوه جات - یکی از خصوصیات عمده ایالت گیلان این است که به تنهایی به اندازه تمام اروپا درخت دارد. درخت های تنومند جنگلی، کوه های گیلان را پوشانیده و قسمت سفلی آن اغلب دارای درختان بامیوه است که ما در باغهای خود آنها را پرورش میدهم.

از گل، انار، گردو، آ لوی زرد و سیاه، سیب، اقسام امرود، آلو چه، هلو، بادام، توت سیاه و سفید، انجیر، پسته، انگور، گیلاس، تمشک سیاه و سفید و زرد، به، فندق، زرد آلو، شاه بلوط، زیتون مورد و راج بدون هیچگونه پرورش در اینجا روئیده و بعمل می آید. هنوز تمدن گیلانی ها بآن درجه نرسیده است که از جای دیگر اقسام درخت ها را بیاورند و هنوز عادت ندارند تمشک جنگلهای خود را که با مقرض باید برید بخورند و مرا که در این کار میدیدند تعجب میکردند.

از راه قزوین وقتی بطرف گیلان حرکت مینمایند: درجات متفاوته تنمیه نباتی، بمجرد نزدیک شدن به نواحی باتلاقی خزر بخوبی محسوس میگردد چشم که از دیدن دشتهای ریز زار يك نواخت عسراق خسته می شد از نظاره این مناظر متنوعه لذت می برد. این ها اول: بیشه های کوچکی هستند که در نواحی خشک سیل گاه تشکیل می یابند و عبارت اند از زرشک، نسمن، کاج، پسته و گز. بعد درخت های کوچک نواحی پرزخ

بین گیلان و عراق کمی بزرگتر بوده و در این قطعات يك نوع خار می روید که به تیکان معروف است؛ همینطور يك قسم بید (نوع کوچک) دیده می شود که بزرگ آن در فصل گرها مایع ملایمی تولید کرده و به قطرات درشت می چکد؛ اهالی قطرات چکیده شده را جمع کرده و شیره میگیرند و آنرا بید انگبین گویند که در مریاها و غیره بکار میرود. يك نوع بوته های دیگری است به نامش موسوم و دانه آن خوراک مطبوع قرقاول است. در تمام کوه های رحمت آباد بین زرین کوه و دروگ جنگل های سرود دیده می شود که اقسام مختلفه سرود را دارا میباشد بزرگترین آن ها درخت های بسیار خوب است و از $\frac{1}{3}$ تا ۲ یا قطر ننه دارد درختهای بزرگ مازو (بلوط) در این جا سه قسم است و يك قسم آن که در کردستان باوط تجارتی تهیه میکنند در گیلان میوه خود را نارس میریزد درخت های آزاد، نارون، قرا آقاج و دو قسم توئی و عناب فراوان است. يك قسم درخت هست که آنرا گل ابریشم (شب خوس) و یا عروس گیلان می نامند و گلهای آن بشکل ابریشم و فوق العاده معطر است يك درخت دیگری هست که قسمی از عقاقیب بوده و له لکی نام دارد و دارای خار های درشتی است و درخت دیگر بزرگتر از جنس شجرالنبع دیده میشود با بزرگ هائی همانند بال اسب و میوه هائی بشکل خوشه طویل که تا گل دادن جدید باقی می ماند. کاج فرنگی در هیچ نقطه از نقاط جنگل های جبال خنزر دیده نشد. وقتی از کوه وارد دشت می شوند، بهمان طریق جنگل هائی مشاهده میگرد که انبوه درختان به مسافت زیاد از یکدیگر فاصله گرفته و به خانه و محوطه زراعتی و برنج زار های وسیع جا داده اند. در این جا دو سه قسم درخت شبیه به نارون یافت شده و همچنین درخت های زیر فون، شجرالنبع، چنار و غیره به مقدار زیاد دیده می شود ولی درختی که فوق العاده رشد و نمو کرده و حجم بسیار بزرگی را دارا میگردد شبیه

توسه (رزق) معروف است .

منظره جنگل خیلی زود تغییر میکند و بمجرد فراموشی و عدم توجه به آن از علف‌ها و نباتات هرزه و خار و غیره ، انباشته میگردد . در جنگل ، معبر شکار چی را ، شاخه های درخت که با خار توأم بوده و تمام سطح زمین را پوشانیده است ، سد مینماید و آنرا باید همیشه باداس دراز (تنها اسلحه جنگل نشینهای گیلان که هیچوقت از آنان جدا نمیگردد) قطع نموده و چند قدم جلوتر رفت . بپیر ، گراز ، شغال قرقاول و یلوه ، محل خود را در همین جا ها انتخاب مینمایند زیرا از هر طرف باخار احاطه شده و سگ نمیتواند عبور کند .

شمشاد ، در زمین های باتلاقی فراوان است ، یاسمن تا نوك درخت ها بالا رفته و هوا را از عطر گل های خود معطر میسازد . چندین قسم عقشه (لك) یافت می شود که با برگهای همیشه سبز به تنه درخت میپیچد و نبات را خفه کرده و خود مدت ها روی شاخه های مرده آن زندگی میکند . مو ، در اینجا استحکام کامل دارد ، شخص در هر قدم ، درخت های مو را بالای سر خود می بیند که از درختی بدرخت دیگر رفته و رشته های سیاه و ضخیمی مانند طنابهای گستی روی شاخه ها آویخته اند ، يك آدم می تواند در هوا از بالای آنها عبور نماید ، انگورش سیاه و کوچک و تمش مرزه ، لیکن دارای طعم خوب و مطبوعی است و از آن سرکه شیرم می گیرند که مورد استعمال شربت فروش های محلی واقع میگردد .

گیلانی ها ، برای سوخت و همچنین برای ساختمان ، نسبتاً کمتر چوب صرف مینمایند خانه های شهر و قراء غالباً با آجر ساخته شده اند . دسته جات بوهمی (ایلیات) که عموماً صنعت دوره گردی دارند در این جا ها بیشتر برای ساختن اشیاء مختلفه از قبیل قلیان ، قاشق و غیره رفت و آمد می نمایند . چوب شمشاد و امرو را در کار کردن بر سایر چوب ها ترجیح

میدهند و بقدری از آن زیاد دارند که هیچ وقت کسر نخواهند آورد.
 درخت مفید و معتبر و مرجح اهالی، 'بك' قسم درختی است شبیه بنارون،
 چربش برای هر نوع عمل تجاری قابلیت دارد، دهلیز و مهتابی و درب
 های ابنیه عالی را از همین چوب ساخته و آنرا از چوب بلوط بهتر می
 دانند برای آنکه بیشتر دوام و ظرافت دارد و پس از رسیده زدن و صاف
 کردن، خطوط و علائم قشنگی روی آن دیده می شود. این درخت ها را زیاد
 تر در حیاط خانه و روی قبرستان ها میکارند زیرا علش و عشقه و سایر
 نباتات موزیه را به خود راه نمی دهد و هرگز روی ساقه و تنه آن
 که سربی رنگ است نبات هرزه نمی پیچد و همینطور نمی روید؛ همیشه
 صاف و منزه است و به همین مناسبت آن را آزاد می نامند
 اسمی که غالب شعرای ایرانی معلوم نیست از چه نقطه نظر به سرو داده اند.

زیتون درحوالی ملتقای دو رود خانه غزل اوزن و شاه رود و در دو طرف ساحل
 رودخانه ازمنجیل الی کاروانسرای رحمت آباد فراوان داشته و بطوریکه حساب
 کرده اند نواحی کوهی رودبار ۱۵۰ هزار اصله درخت زیتون دارد و آنرا به همین
 مناسبت وضعماً برای آنکه بارودبار الموت تمیز داشته باشد، رودبار زیتون مینامند.
 درقسمت گیلان سفلی و باغهای ساحلی، 'نارنج'، 'لیمو'، با درنگ و مرکبات
 دیگر ازهرقسم زیاد است ولی ازحیث مقدار از مرکبات ایالت مازندران کمتر
 بوده. و ۱۱ قسم مختلف دارد:

۱ - نارنج و آن بر دو قسم است، 'ترش' و 'شیرین'، نارنج شیرین کوچکتر
 از نارنج ترش و ازحیث طعم چندان مطبوع نیست از گل آن آب بهار نارنج
 و از میوه اش مربا درست مینمایند و در لاهیجان عطری که از شکوفه این درخت
 میگیرند، معروف و ممتاز است.

۲ - بادرنك دو قسم 'ترش' و 'شیرین' داشته و از آن مربا میسازند و میوه اش
 به بزرگی خربزه های کوچک است. موقعیکه این میوه هنوز کوچک و با اندازه

يك گردواست، آنرا درتوی يك تنك بلوری جا داده و سر تنك را به شاخه می بندند بطوریکه مانع از نمو میوه درجوف آن نشود و وقتی میوه بحد کفایت رسید و میان تنك پیر شد، شاخه را قطع و با تنك برای دوستان خود هدیه میفرستند. مربای بادرنك را هر خانه دار خوب باید داشته باشد.

۳ - نارنگی نوعی از لیمو است از آن مربا درست کرده و گاهی درخت را با میوه اش برای عطر و زیبایی در سالونهای پذیرائی میگذارند.

۴ - لیمو که چندان بزرگ نبوده و دارای دو قسم ترش و شیرین است.

۵ - پاتاوی قسمی از نارنج ترش و دارای رنگ زرد است و به بزرگی پرتقال های درشت بوده و از پوست آن که خیلی کلفت و معطر است مربا میسازند.

۶ - ترنج قسمی از نارنج بوده و قسمت بالائی آن دارای برجسته گی و میوه اش انقدرها خوب نیست.

۷ - توی سبز قسمی از پاتاوی است مزه اش ترش و شیرین و به درشتی و شکل به بوده و رنگ قسمت درونی آن متمایل بسبز است.

۸ - توی سرخ از جنس توی سبز و رنگ قسمت جوئی میوه متمایل بسرخ است.

۹ - پهن پهن از جنس ترنج های مسطح به درشتی و شکل به .

۱۰ - ته بشقابی قسمی از پهن پهن است. اقسام پنجگانه آخری خوراکی

نبوده و فقط برای مربا بکار میروند.

۱۱ - پرتقال میوه اش کوچک بوده و چندان مطبوع نیست بطوریکه میگویند

اهالی شیراز تخم آنرا قدیماً از شهر خود بایشجا آورده اند، محتمل است

سابقاً پرتقالها از جهة ارتباطی که با ممالک سواحل خلیج فارس داشتند،

این درخت را در آن نواحی غرس کرده باشند و بهمین مناسبت هنوز هم

باسم آنها نامیده میشود.

کیلان میوه لذیذ مخصوصاً میوه هائیکه انطرف ایالات جبال خنزر دارا میباشند

ندارد هندوانه و خربزه در اینجا آبدار بوده ولی شیرین و معطر نیست سبزی

انجیر توت و باد نجانش خوب است. گیاهانها باغبانی را دوست ندارند میگویند مملکت ما تماماً باغ است و ما احتیاج به باغ جداگانه نداریم خلخالها و اهالی مازندران در فصل و موقع معین آمده و باغ فالیز کاری آنها را میکارند.

در قسمت حیوان شناسی - حیوانات گیلان را به نسبت کوه و دریا و قطعات برزخ بین این ا دو باید به سه طبقه تقسیم نمود. خرس و کوزن هرگز در زمینهای پست زیست نکرده و شغال در جنگلهای کوهی نمیرود و سگ آبی نیز فقط در سواحل رودخانه ها و نزدیک مصب دیده می شود.

سایر چهار پایان ، فصل گرما را در نواحی علیا و بالای کوه و موقع سرما را در قسمت سفلی بسر میبرند ، در ردیف حیوانات درنده باید ببر گیلان را بشمار آورد که شبیه به ببر شاهی هندوستان است. صاحب منصبان انگلیسی که این قسم ببر را در بنکاله و اینجا دیده اند هیچ تفاوتی برای آنان قائل نمیشدند. علمای طبیعی میتوانند آنها را در اطاق حیوان شناسی قصر زمستانی بطرز بورخ که چند دانه برای نمونه فرستادم امتحان و مقایسه نمایند.

سلسله جبال خزر ، قفقاز گرجستان را با قفقاز هند متصل مینماید و ممکن است در اثر همین اتصال ببر های دو محل متشابه واقع شده باشند. در ۱۸۳۵ یکی از این ببر ها در طالش دولاپ روس نزدیک لنگران کشتند و هر سال بسیاری از آنها را در گیلان و مازندران میکشند، در ۱۸۳۳ قشون مستقل عباس میرزا که بمعیت يك باطری توپخانه به محاصره سرخس میرفت غفلتاً مصادف با يك ببر بزرگ شاهی گردید شاهزاده شخصاً فرمان شلیک داده و ببر در اثر آتش زالی در نهایت شجاعت بزمین افتاد. ترکمانهای سرخس مخصوصاً آنهائیکه بشکار میرفتند ، میگفتند در کوه مرغاب و همینطور در هزاره افغانستان و کندوز ببر فراوان دیده شده است و این بیانات نشان میدهد که ببر شاهی در يك خطه خیلی وسیعی بین اقیانوس هند شرقی و دهنه رود ارس

اقامت دارد. بئر شاهی گیلان نامجروح نشود به انسان حمله نمیکند تعداد زیاد بزرگوهی و گراز او را ازطعمه ساختن سایرچهار پایان مستغنی کرده است. گیلانیها میگویند اگر بیره‌های ما کمر موزی هستند برای آنست که اینجا بیش از سایر ممالک ارزش دارند. با همه این مطالب بازهم بئر به دو آب محلی فوق‌العاده علاقه منداست و در دیدن گاو و گوسفند حرص زیاد بروز داده در زمستان در گیلان سفلی و قراء نواحی باتلاقی و از ماه آوریل تا اکتبر در میان کوه و گاو سرای کالشاها به تعقیب کردن آنها اشتغال دارد. کالشاها (کوه نشینان گیلان) معمولاً در گولوله انداختن مهارت دارند، وقتی بئر یکی از گاوهای آنان را کشت کاملاً مجاهدت مینمایند که حیوان کشته را بکشند و از روی تجربه معلوم کرده‌اند بئر اول خون قربانی خود را میمکد و بعد از چندی مجدداً آمده شبانه گوشت آنرا دریده و میخورد. کالشا که موقع ثانوی را بخوبی میداند بوقت معین در بلندترین شاخه‌های یکی از درختان نزدیک به جسد، جا گرفته و تفنگ را در دست نگهداشته به انتظار ورود دشمن قراول میدهد، کمتر اتفاق میافتد که بئر در تیر اول کشته شود، اغلب پس از تیر خوردن قلاً بطرف درخت حمله و جستن میکند لیکن بشاخه بالای آن نرسیده دوباره بسمت جنگلها فراری میشود در این موقع سایرین از هر طرف رسیده و باسکهای خود کار بئر را خاتمه میدهند. بئر کشته شده را پوست کنده و در جوف آن گاه میریزند و نخست نزد حاکم محل می‌برند، حاکم بکشنده بئر خلعت میدهد و از آن پس در قراء و قصبات برای تماشا میگرددانند. شکارچی‌ها بغیر از اینطریق بندرت برای لذت و تفریح شکار به تعاقب بئر میروند. پلنگ همیشه در نواحی کوهستانی زیست میکند. و شق (حیوان درنده معروف به گرزک و پلنگ) بطور تفاوت در کوهستان و زمین‌های باتلاقی یافت میشود گراز و خوک فقط در قطعات قسمت سفلی جا دارند. قرآن، خوردن گوشت خوک را منع کرده و باین جنس در اینجا بی‌رحمانه جنک میکنند زیرا آنها

خیلی زیاد بوده و برنج زارها را بکلی خراب مینمایند. دهقانی در مزرعه جای مختصری درست میکند و در آنجا شبها کشیک کشیده و خوک را در موقع ورود هدف گلوله و با ساچمه میسازد. مخارج کشتن خوکها از طرف مالک تادیه نشده و سالیانه باید از فروش آنها اگر مقدور شد، چیزی بدست بیاورند. سالهایی که خوک زیاد میشود، اقدامات عمومی شروع میگردد شکارچیها برای نیل بمقصود باید جنگلهای واقعه بین دو رود خانه را انتخاب نمایند یک عده در اطراف رودخانه ها پنهان شده و عده دیگر با صدای تفنگ و داد سگ و هایهوی خود، خوکها را بطرف رودخانه سوق میدهند خوک همینکه برود خانه نزدیک می شود به امید نجات، به آب افتاده و به شنا وری مشغول میگردد. در این وقت هرکس بیشتر مهارت داشت: زیاد تر می کشد خوک های متوحش که از دنبال تعاقب و در جلو نیز مصادف با شکارچی میگردد بکلی قوه مقاومت را فاقد گردیده و ده ده کشته می شوند بز کوهی، قوچ کوهی، گریک، روباه، جوجه تیغی، خار پشت کوچک دله، موش گور و خسر گوش متمم چهار پایان گیلان بوده و حسب حال خود در کوه و قطعات نزدیکی سواحل زندگانی مینمایند. شغال را در اینجا تقریباً باید جزو حیوانات اهلی پنداشت زیرا روزها از کوبچه ها عبور کرده و شبها بحالت اجتماع تا نزدیکی درب و پنجره خانه ها آمده اشیاء خوراکی حتی کفش و غیره را برای رفع گرسنگی بسرقت می برند.

سنگ پشت بطور تساوی در تمام نواحی گیلان دیده می شود. اقسام مختلفی پرنده ها بیش از چهار پایان است یلوه بعد از بازیدت برف برای اینکه در نواحی باتلاقی زیاد تر خوراک می یابد طوری فراوان میگردد که دسته دسته نزدیکی خانه ها فرود آمده و گاهی با دست گرفته می شود. قرقاول نزدیکی های دریا و قسمت ساحلی زیاد

تر است . پرنده های کوهی همان هائی هستند که در سایر نواحی گیلان نیز وجود دارند و عبارت اند از عقاب ، قرقی ، لاشخوار ، کلاغ ، طرقله ، و کبک خاکستری (چولی) . کبک سرخ و نوع بزرگ آن ، کبک دری که در بیلاقات هرگز دیده نمی شود ، در دامنه کوه ها و مزارع جو و گندم زیاد می باشد و قسمی دیگر که به تیهو معروف و نوع کوچک کبک بشمار رفته منقار و پایش زرد و کمی بزرگتر از بلدرچین و دارای گوشت بسیار لذیذ است ، اغلب در دامنه کوه های مجاور خلخال پرواز میکند در منطقه متوسطه گیلان ، قرقاول ، بلدرچین ، بلوه ، قوش ، مرغ دار کوب ، سبز قبا ، جغد ، درنا ، لك لك ، نسپر زرد و سیاه ، و بسیاری از نوشت ها بسر برده و در دهنه رود خانه و نزدیکی ساحل ، پرنده های آبی بعد وفور یافت می شود . مرغ ماهی خوار توام با کراس در صحنه ساحلی اقامت دارد ، گرس گیلان را می توان شبیه به اقسام کرکسهای مصری دانست . کالکن ، حواصل ، مرغ سقا ، گرس آبی ، اقسام اردک (مرغابی . خوته کا ، زرقا ، یله پشت ، فلواش ، کله سرخ ، سیاه پا ، اردک وحشی ، غاز وحشی ، غوطه ، گیلان شاه و انواع دیگر پرنده های آبی بمقدار زیاد موجود و مسافر از تماشای کثرت تعداد و اقسام آن ها تعجب میکنند بطوریکه دیده و شنیده می گویند بیشتر از پرنده های آبی در این جا تخم نمی گذارند

رتال جامع علوم انسانی

سکوت شب گیلان را پرنده هائی بهم میزنند که بدون دیده شدن عبوراً در هوا طیران مینمایند در همین وقت است که شغال ها بازوزه و دادهای شکایت آمیز خود که لرد بایرون آنها به صدای سک چوب خورده و یا فریاد طفل شیر خوار تشبیه کرده است ، سامعه را خراش میدهند ، يك نوع پرنده دیگر هست که اهالی آنرا تلخوم و ترکهاداد منی تونی لر (نکمک مرا گرفتند) مینامند این مرغ آوازی می دهد شبیه به ادای کلمه « باحق »

درویش های ایران و مقدس مآب ها که به این کلمه فوق العاده احترام میگذارند میگویند این مرغ آن هارا برای عبادت نیمه شب بیدار میکند لیکن مشکوکین و یا مشککه را بکلی اعتقاد بر خلاف آن ها عقیده دارند تلخوم اینطور داد میکند که پرنده های خیای کوچک را بطرف خود کشیده و آنهائی را که در اثر برق چشم هایش مجذوب می شوند بلع نماید

آب و هوا و باد گرم هوای گیلان مرطوب و در عین حال گرم است برای آنکه رطوبت آن به خوبی مفهوم شود کافی است بگوئیم در ماه ژویه و اوت طبعی که باید جلو دار الحکومه بنوازند پوست آنرا با آتش خشک مینمایند. اقسام نمک در اینجا بکلی در حال رطوبت مینماید. رویهم رفته آب و هوای گیلان را باید مضر دانست، تب، مرض چشم، درد شکم و معده عمر اشخاص را، بطوری که بندرت به هفتاد میرسد کوتاه مینماید معلوم است قطعات قسمت علیا از این قضیه مستثنی بوده و فقط نواحی سفلی مخصوصا از مه تاسیتامبر یعنی اوقاتی که بخار مزارع و زمین های باتلاقی با هوا آلوده میشود اینطور بد هوا است در این اوقات بعد از گذرانیدن روز های گرم و خفه کننده شب نیز نمیتوان استراحت کرد زیرا نسیم خنک نمی وزد و باید بر علیه هجوم پشه و کبک ها در بستری که از پارچه لطیف احاطه شده و یادارای پشه بند باشد خود را مخفی نمود غالباً در حین بلند شدن دهن تلخ بوده و سرگیج میرود و این برای آن است که در خواب و موقع تنفس گرم، بخار سرد و بادهای مرطوب داخل در بدن میگردد. اشخاص خوش گذران، این ایام را به بیلاق رفته و ببادر قراء و امکنه، مرتفعه که ظاهراً دارای هوای سالم است زیر چادر بسر میبرند. تابستان سال ۱۸۳۵ که هوا نسبتاً معتدل بود. درجه حرارت (ترمومتر دورنومور) فقط یکدفعه ۲۶ رسید. من در همان سال در رشت حساب کردم که در

عرض ۱۰ هفته از ۱۹ ژوئن تا ۳۱ اوت ، ۴۴ روز هوا خوب ۱۲ روز باران و ۱۸ روز آسمان مستور از ابر بود .

باران از ماه سپتامبر شروع میشود و گاهی بواسطه باد گرم قطع میگردد . این باد در رشت از طرف مغرب سلسه جبال خزر و همچنین از وسط آن آمده ولی در نواحی انطرف کوه های خزر اثری از باد مذکور نیست و اهالی فقط اسم آنرا میدانند . در مدت ۲۴ ساعت ، باد گرم تمام زمینهای باتلاقی قسمت سفلی را خشک میکند و یا لا اقل يك قشر ضخیم بطوریکه سواره از آن عبور نموده و فرو نرود در سطح زمین تشکیل میدهد . بعضی اوقات ، این باد در طول يك هفته بدون آنکه قطع شود وزیده و ذراته واقع در ده و شهر آتشها را خاموش و شبها در تاریکی میمانند . کوچکترین جرعه آتش کافی است در خانه های اغنیاء و کلبه فقرا که اولی دارای ساختمان چوبی و دومی کالی پوش (پوشالی) و هر دو در اثر وزش باد مستعد سوختن میباشند ایجاد حریق نماید .

دیده اند که گاهی بام های پوشالی به خودی خود آتش گرفتند و آتش آن به جنگلها سرایت کرده و پهن شده است . رشت ، فومن و لاهیجان هر يك در نتیجه حریق که در موقع وزش باد گرم بروز نمود از يك دفعه بیشتر سوخته و خراب شدند . اگر چه در اثر وزش همین باد ، بعضی وقت ها تنفس سنگین و نامطبوع میشود ولی هرگز دیده نشده است که ناخوشی تولید گردد . برف هیچوقت قلّه دماوند را نترک نکرده و بندرت از قلل کوه های سمنان ، دروک ، ماسوله و آقه ولر محو میشود و از نیمه دوم اکتبر تا نیمه اول مارس تمام این رشته جبال را مستور مینماید ، در سال ۱۸۳۸ اواخر ماه دسامبر برف زمینهای قطعات پست را بیش از يك مטר پوشانیده بود و سه هفته طول کشید تا ذوب شد و این پوشیده شدن ، روئیدن معمولی بنفشه را در جنگلها که هر سال در نیمه ژانویه بوقوع میرسد منع نه نمود . عموماً پائینتر و زمستان

در کیلان سفلی روزهای خوب ، زیاد دارد و اقامت در این حدود را تا حدی دلپذیر مینماید ، اگر برنج زارهای این ایالت را توت زار نمایند . اولاً ثروت بیشتر بدست آمده و بعلاوه برای اشخاصی که در آب و هوای معتدلی نشو و نما یافته باشند کیلان قابل و مستعد سکونت میگردد .

ساکنین و اغذیه آنها - جمعیت - زبان - مذهب - جمعیت کیلان را بدو نژاد باید تقسیم کرد یکی نژاد بومی که در حقیقت همان نژاد اصلی بوده و دیگر نژاد فرعی یا نژادی که از نقطه نظر سیاسی تشکیل و افراد آن بوسیله سلاطین از جاهای دیگر بکیلان کوچانیده شده و در همین جا توطن اختیار کردند . اهالی اصلی کیلان سفلی را بزبان بومی کیلک گویند ولی ساکنین کیلان علیا بهمان اسم محلی خود . مانند : دیلمی ، طالش و غیره نام برده میشوند مردم کوه و دشت بیک نژاد معین تعلق داشته و اگر اندک اختلافی در ترکیب و استخوان بندی آنان موجود باشد فقط از جهت خصوصیات محلی است . زن های کیلان معنأً بمردهای خود نفوق دارند ، آب و هوای مملکت بزای آنها شایسته و مناسب تر از مردها است و در تمام نواحی با تلاقی دنیا تیزر همینطور است و بهمین مناسبت زن بطور قابل ملاحظه در اینجا از مرد خوشکل تر است همانطوریکه مرد خوش اندام نموده و سیاه چهره است ، زن سفید و قشنگ و باطراوت است چشمهایش سیاه و بادامی ، ابروان قوسی ، مو سیاه لب و دهن کوچک و سرخ رنگ و با دندان های قشنگی زینت یافته است ، زن ها به تزیین و آرایش فوق العاده علاقه مند بوده و با آنکه طبعاً میل به کار کردن دارند ، معذالک برای اشتغال به عمل فلاحتی (در اعتدال ربیعی) وقتی حاضر میشوند که لباس تازه خویشان را از خانه خدا گرفته باشند . غنی و فقیر از پارچه ابریشمی و اکتان کار کرده ، پیراهن می پوشند و شلوار و پا چین کوتاه خود را تیزر از پارچه هائی که بطور دقت در خانه بافته می شود انتخاب مینمایند . زن ها در اثر مواظبتی که

از آنان بعمل می آید. به قبول کار پسر مشقت زراعتی، کاری که مردها تخم افشاندن آنرا عهده دار هستند، تن در میدهند. نشاست (دو باره کاشتن) و بچین کردن و بریدن برنج با زلفها است که شلوار را تا زانو بلند کرده، با بازوان برهنه و پا های بگل فرو رفته، در زیر شعاع سوزان آفتاب در حینیکه مشغول آوازه خواندن و یا صحبت کردن بایکدیگر میباشد بعجله در توی بچار (برنج زار) به کار کردن اهتمام دارند مرد دهقانی (کیله مرد) متوسط القامه است، شانه و سینه اش اغلب پهن ولی کمتر فربه و رنگش زیتونی و یا مسی است. و جنات عمومی چهره، معنویت و در عین حال شیطنت را نیز نشان نمیدهد، معلوم است که در زیر فشار کار فرسوده و باین جهت تسلیم محض بوده و نمی تواند فکر زندگانی بهتری را داشته باشد. گونه هایش سر جسته، یعنی بشکل منقار، موی سر حنائی و سرش بیضوی است که او را از این حیث بسایر ملل ایرانی الاصل شبیه میکند. لباس کیله مرد، نهایت ساده و از سه تکه عبارت میگردد در تابستان يك عمرقچین و در فصل سرما يك کلاه نوک نیز از پوست گوسفند بسر میگذارد يك پیراهن از پارچه پنبه کلفت آبی نیلی به تن کرده و از زیر آن، يك شلوار از همان پارچه و بهمان رنگ می پوشد. این است لباس کار او، لیکن هنگام عید و مواقع دیدن از حکومت دارای لباس مراهوتی است. اساساً در گیلان از جهت سهولت تحصیل معیشت، فقیر نیست و گاهی فقیر و یا درویش اگر مشاهده شود عموماً خارجی و از ماوراء سلسله جبال خزر باین سامان آمده است. دهقانی يك پیاده ماهر و قوی بوده و با پای برهنه راه رفته و همیشه با داس خود مسلح است، برای حمل بارچوب مخصوصی دارد (چانچو) به قطر دو انگشت نیم و درازی دو مطر و در انتهای دو رأس دارای اندک بر آمده گی است که زنبیل را در آنجا می آویزند و روی شانه حمل

می نمایند و این تقریباً شبیه به چوبی است که حاملین آب در یاریس روی دوش میکشند. تمام محصول منزل در میان زنبیل و با همین چوب به بازار حمل می شود. دهقانی های گیلان از این جهت و از جهات بسیار دیگر شبیه به دهقانی ماله بار (هندوستان) می باشند و وقتی صاحب منصبان هند بگیلان آمده و آنها را دیده بودند از این شباهت تعجب میکردند. زندگانی يك نفر گیلانی معمولی کاملاً آمیخته با قناعت است. بغیر از آب که گاهی آنرا با شیرۀ انگور مخلوط مینمایند چیز دیگری نه نوشیده و غذایش عبارت از برنج است که با آب پخته و با ماهی شور میخورد. و ماهی شور را نیز مانند چاشنی در غذا بکار برد. گوشت کاه نر را در تمام ایران فقط در گیلان در بازارها فروخته و میخورند و گوشت شکار در این سرزمین بعد و فور یافت میشود ولی گیلانی صرفه جو فروختن مرغ خانگی، کاه نر و حیوانات شکار کرده خود را بر خوردن آنها ترجیح میدهد. یکی از چیز های خیلی غریب این است که گیلانی پاك خون از خوردن نان کاملاً نفرت دارد و گاهی در حین دعوا « برو نان بخور » بیکدیگر گفته و همچنین برای خفیف کردن هموطنان کوهستانی آنان را نان جو خور می نامند و این تقریباً شبیه به جمله ایست که « سی بری » در تاریخ فتوحات انگلستان می گوید « اسکوت ها شکار چپان کوهی خود را از « پی تیت ها » نجیب تر دانسته و با این وصف در زبان طعنه و اخافه به آن ها نان گندم خور میگفتند ».

ایرانیهای آن طرف جبال خرز از خوردن زیتون و روغن آن، و گوشت کاه نر و ماهی شور همان طوری که گیلانی از خوردن نان اسب دارد اکرام داشته و استنکاف می ورزند.

نجابت در گیلان، خوبی و گرانی را می‌پسندد و مطبخ نجباء این سامان در دربار طهران نیز شهرتی فراوان دارد. آقای گیلانی در چهار دیوار حرم خود می‌خورد و فکر میکند و مباشر او بنوبه خود همین حال را دارد و در سر سفره آقا نان کندم حاضر میشود فقط برای آنکه مدعوبین بگویند مهمانی خوب اداره شده و در سفره نجابت هیچ چیز ناقص نبود. خوراکیهای مطبخ اشراف در میان روغن غوطه می‌خورد و ادویه زیاد در آن میریزند و گوشت و سبزه را با آبغوره و جوهرایمو و رب انار و فلفل فرنگی و یا سایر مواد ترش و دار و تند، چاشنی میدهند، مشروب خیلی مطبوع، آب لیمو و سرکنگبین است که با سرکه و عسل درست میشود. اطبای گیلان مدعی هستند، آب و هوای اینجا صفا را زیاد میکند و بهترین وسیله برای دفع آن، استعمال مشروب ترش مزه است. از تمام اهالی گیلان، گالش و باشیانهای کوهستانی تصور می‌رود بهتر آداب قدیمه ملی را حفظ کرده باشند، آنها بطور توارث شبان هستند و تقریباً نسبت به سایر اهالی يك جنبه امتیازی دارند.

گیله مرد که از کار پرسود شبانی گذارم گرفته و دره حوطه زراعتی منزوی گردید بدن جهت به ترسو بودن معروف نشده است. کالشها برعکس با کله های خود در کوهها زیست کرده و با پیر و پلنگ و خرس های جنگل در جنگ و جدال بوده و همیشه هوشیار و زود دفاع بخنده و نوحه و مانند اجداد خویشان شجاع میباشند.

رتال جامع علوم انسانی

سابقاً گفته شد دهقانی برای گشت درخت توت ناچار دو آب را از خود دور مینماید و در تحت يك قنار معین، آنها را به گالش می‌سپارد. گالش برای هر يك راس گاو ماده از ۳ تا ۷ گروانکه کره داده و در عوض برای هر يك راس گاو نر شصت گرو نکه برنج بگیرد و نصف همین مقدار را از جهت گوساله معمول میدارند ضمناً هر گاه گاو بوسیله يك حیوان درنده تلف بشود گالش مجبور بتادیه قیمه بوده و برعکس هر گاه از کوه یرت شده

(چنانچه غالباً همینطور اتفاق میافتد) و یا بایک مرض از بین رفت صاحب مال حق وصول غرامت را ندارد. شیر و سایر چیزها اختصاص به گالش دارد. خانه گالش، کلبه چوبی است که بام آن نیز باچوب (ات) پوشیده شده و برای حفاظت از باد روی چوبها سنگهای بزرگ گذاشته اند و کاهی در کمره های کوه و روی تخته سنگها، یک چیزهایی که بتوان در نوب آن بسر برد درست کرده و برای نگهداری گله های خود، در آنجا ها زیست مینمایند. گله در این نحو منازل باشبان بطور رفاقت زندگی میکند. از مسافر در این حدود پذیرائی کاملاً دوستانه بعمل میآید و اگر تشنه باشد میتواند تشنگی خود را با آب دوغ مخصوص که با بعضی گیاه ها معطر شده است رفع نماید و پس از اندکی استراحت بمتابت گالش برای تماشای مناظر طبیعی حرکت کند، در حین عبور، نقاطی پدید میگردد که کوه در همانجا قطع شده و در نقطه مقابل آن کوه دیگری سر بر کشیده است در اینجا تماشای با عظمت و شکوهی محدود نظر را فرا میگیرد. از پس جنگلها ورود خانه و محوطه های زراعتی در انتهای افق، رشته ریز زار ساحلی و دریا و آسمان مثل آنکه بایکدیگر مخلوط شده اند.

جمعیت. قسمتی از محوطه مسکونه گیلان را دو طایفه که کاملاً بایکدیگر

مغایرت دارند بطور تیول مسکن کرده اند. *تاریخ گیلان*

۱ - طالش - از نژاد ترک و از ترکهای آسیای مرکزی هستند که سابقاً با اردوی چنگیز خان به ایران آمده بودند. امیر چغان بیکی از پسرهای خود، طالش اسم داده و طالشهای گیلان، از زمان مهاجرت خویش باین سامان ابدأ یاد ندارند ظاهراً پادشاهان صفوی، این قبیله را که در این حدود یافتند با آنها بشرط تشکیل دادن بکدسته تفنگدار محلی و حفظ و حراست نواحی خزر و رفا داری نسبت بتاج و تخت بلوک آباد، ارکه وان، اوچارود، اولوب، لنگران داریک، زاووند، آستارا و کرکارود را بعنوان تیول

برگزار کرده و امتیازات جدیدی دیگری نیز عنایت کردند. ساکنین بومی به طالشها مانند يك جمعیت فاتح اطاعت مینمایند و معمولاً به زراعت و کشت پرداخته و بانها مال الاجاره میدهند.

طالشها بیشتر از شش قرن، گاهی بنام دفاع از حقوق پادشاه و زمانی بعنوان حفظ منافع محلی به اهالی شیروان و گیلانیها، نفوق - قوای جنگی و سلحشوری خود را نشان میدادند، خان قبیله در لنکران که مرکز نواحی مذکوره و بنام خانات طالش موسوم بود، اقامت داشت در معاهده ترکمن چای سال ۱۸۳۶ دولت ایران، تقریباً مجموع متصرفات خانات خود را تا ساحل چپ آستارا، بروسیه برگزار نمود و آن مقدار که از این قسمت برای ایران باقی ماند، محدوده واقعه بین رود خانه آستارا و اسالم میباشد. طالشهای گیلان به زبان ترکی شرقی حرف میزنند و مردم ساکنین قراء، اصطلاحات بومی خود را که از ریشه زبان گیلکی است، حفظ کرده اند.

۲ - کرد های گیلان - از زمان نادر شاه به این حدود آمده و همه از طایفه کرد های ریشوند هستند که در قوچان (از نواحی خراسان) اقامت داشته و خان دوروثی آن ها بلقب ایلخانی مفتخر می باشد، کرد های ریشوند بنوبه خرد يك شعبه از قبیله بزرگ کرد های بابیه اند که بین ارض روم و شهر یزوم مسکن دارند. به امر شاه عباس اول، تقریباً در حدود هشتصد خانوار (اجاق) از کرد های ریشوند کوچانیده شده و همین ها هستند که تا امروز در دو طرف ساحل شاهرود و در تمام وسعت سمت راست سفید رود از منجیل تا دیلمان سکونت ورزیده اند این ها بین خود بزبانی که اصطلاحات آن از کردی بوده و برای ایرانی ها و ترک ها غیر مفهوم است حرف میزنند و چند لغت آنان در این جا ذکر می شود:

تفنگ - و اکا ۵) (سنک قیاد وینزل) (اسب - دی له زی) (کوسفند - اوبه دون) (ان - کورتان) (دختر - کج) (یسر بچه - زلار) ریشوند های قسمت علیای کیلان با اسم عمار او موسوم هستند و ضرراقامت آنان در حدود سرحدی کیلان و قنزوبین بیش از منفعت آنها است زیرا در هر تغییر و تبدیل سیاسی در نهایت خاطر جمعی با دسته های مسلح به کاروان و قوافل رشت حمله مینمایند .

فوق العاده مشکل است ، بتوان تعداد صحیح جمعیت کیلان را تعیین نمود ، ابرانی ها نیز آنرا نمی دانند ، در اینجا مالیات سرانه معمول نبوده و مالیات را عموماً بدون آنکه به استحصال کننده کار داشته باشند به نسبت محصول و استحصال اخذ می نمایند . ماذبالا شماره تقریبی سال ۱۸۴۰ را که نزدیک به حقیقت است ذکر مینمائیم :

۴۰۰۰ نفر	شاندرمن	۷۵۰۰۰ نفر	رشت
۸۰۰	انزلی	۶۲۰۰۰	لاهیجان
۷۵۰۰	گرگانرود	۲۰۰۰۰	لشته نشاء و لنگرود
۲۳۰۰	اسالم	۶۰۰۰	تولم
۱۴۰۰۰	رانکوه	۵۵۰۰	شفت
۱۲۰۰۰	کسکیرگی	۳۰۰۰	دیلمان
۵۸۰۰۰	فومن	۷۰۰۰	طالش و لابل و شیله و لابل
		۲۵۰۰	ماسال
		جمع	
	۲۷۹۶۰۰ نفر		

طاعون سال ۱۸۳۰ دو نلک از جمعیت کیلان را قتل عام کرد هر ساله تقریباً در حدود سی هزار نفر ، اشخاص کارگر که کرد و طالش نیز جزو آنها میباشند ، از قطعات مجاور ، بکیلان آمده و پس از بیابان رسانیدن فصل کار ، بوطن خود عودت مینمایند .

کیلانی ها ، اهل کیلان را کیلک و زبان خود را کیلکی می نامند و با